



[باختری]. اسم این حکام که باستقبال سارگن آمدند برای خواننده عادی البته چندان جالب توجه نیست ولی اگر دقت شود از اسامی آنها مطالب بسیار بدست میآید که همه مؤید ایرانی الاصل بودن آنان است از جمله **تالتای الی پی** Talta که یکی از نجبای قدیم و خاندانهای باستانی ولایت الی پی بود و در خدمت او سه تن از سران ایرانی از سمت جنوب و مشرق شهر زور رهسپار شده بودند نام آن سه تن چنین است: ۱- او **کسار** Uksar (سیا کسار یا هوشتر اول) ۲- **دوریسی** Durisi ۳- **ساتارشو** Satarshu در دنبال این بزرگان رؤسای دیگر نواحی زاگروس و فلات ایران بخدمت سارگن رسیده هدایای خود را بحضور آن پادشاه مقدر عرضه کردند اسامی آنها در فهرست تفصیلی باقی مانده است بسی از آنان نام قفقازی دارند مثل **پای اکو** - **ماشدای او کو** که نظیر اسم **دیاکو** (Deioces یونانیان) است و **عده کثیری** اسم ایرانی دارند که یک جزء اسمشان **اورا** Oura (اهورا) است ماخوذ از نام (اهورامزدا خدای باستانی ایرانیان) همچنین **بغ بر رنه** Bagbararna که یک جزء آن بغ است بمعنی خدا و این کلمه ایرانی حتی در عهد کاسی ها هم متداول بوده است چنانکه **مجلی** را **بغائی** نام داده بودند و بزبان سامی همان **جارا بیت ایلی** ترجمه کرده اند که هر دو بمعنی **خانه خدای** است. چنانکه گفتیم اسم یکی از ایرانیان را **ساتارشو** ضبط کرده اند و این صورتی است که **خشتره** ایرانی در زبان آشوری بخود گرفته است. **خشتره** بمعنی (کشور است) دیگری را نام **اشپه بره** Ashpabarra است یعنی اسب بر (مقصود سوار است). چون دبیران آشوری قادر نبوده اند که همه اصوات ایرانی را در خط خود بدرستی نقل کنند از این رو منشاء بسیاری از اسامی برای ما مجهول مانده است و ممکن است اجزاء ایرانی

بواسطه تحریف بدین صورت ناشناخت در آمده باشند اما خود دبیرهای آشوری کاملاً ایرانیان را از بومیان زاگروس تمیز میداده اند و هر جا قصدشان تصریح بنام ایرانیان بوده آنرا مادای خوانده اند که بمعنی عموم ایرانیان است.

سارگن در سال نهم سلطنت خود گردش مختصری در نواحی الی پبی و ماد نمود و ولایتی را که در سرحد الی پبی بود و بیت ایلی نام داشت با چند ناحیه از کوهستان اطراف بگرفت و تا حوالی ماندا Manda پیش رفت و از ۴۵ تن شهرداران ( حکام بلاد ) ماد خراج گرفت همچنین از تائنا امیر الی پبی باج ستد. چنین پیداست که نیروی آشوری از خاک همدان هم تجاوز کرده است زیرا که در روی بعضی استوانه‌ها که کشف شده می بینیم سخن از تسخیر ولایت سیماش Simashi رانده اند که در سرحد ماد های شرقی واقع بوده و مثل الی پبی از یک سمت بکشور ایلام می پیوسته است (۱)

### ایلام ( دوره جدید )

اگرچه در این کتاب ما تاریخ منظمی از دوات عتیق ایلام ننوشته ایم زیرا که حوادث آن دولت بزرگ قدیم که در خوزستان و قسمتی از لرستان قائم بوده در حاشیه مبحث ما واقع است ولی اگر کسی بخواهد حقیقتاً کنجکاو و دقیقتری از تاریخ قدیم ایران خاصه ناحیه غرب بکند باید بتاریخ این دولت هم آشنا شود.

ما در اینجا فقط قسمت هائی را نقل میکنیم که تماسی با موضوع دارد مثلاً گزارش دولت جدید ایلام چون میدان جنگ آنان با آشور در

---

(۱) ظاهراً سیماش ناحیه بختیاری بوده است.

کردستان و کرمانشاه فعلی بوده است جایز است که مفصل تر گفته شود.  
بطوری که سابقاً اشاره کردیم از قرن ۱۲ قبل از میلاد دولت ایلام از  
شماره دول بزرگ دور افتاد و برکنار ماند از ۱۱۵۰ تا ۸۲۱ ق.م بکلی  
نام ایلام مستور و پنهان است فقط در این سال اخیر شمشي اداد پادشاه آشور  
گوید ایلامیان در جنگ و ابان بر ضد من با خصم شريك شدند در ۷۴۲  
ق.م. اسناد بابلی حاکی است که شخصی بنام هوبان ناکماش پادشاهی آنجا  
رسید بعد از او برادرزاده اش بنام شو تروک ناحوئته دوم بسطنت ایلام  
نشست (۶۹۹-۷۱۷) و آثار بسیار از او باقی است منجمله کتیبه هائی  
در کوه نزدیک مال امیر (ایذه) این پادشاه هم مثل سلف خود طرفدار  
پادشاه بابل بود که دشمن سازگن محسوب میشد. پس خصومت میان آشور  
و ایلام بمناسبت طرفداری دولت اخیر از بابلیان بوده است سازگن لشکر  
کشید و پادشاه ایلام را بکوهستان لرستان گریزانید در ۷۰۸ ق.م سازگن  
راه کرمانشاه و همدان را بازدید و از آن طریق سپاه خود را پیش فرستاد  
توضیح آنکه چنانکه گفتیم در ولایت الی پی (بین کرمانشاه و همدان) (۱)  
امیری بود باتدبیر موسوم به تالنا در این وقت وفات یافت و میان فرزندان  
نزاع برخاست یکی از آنان نیبه Nibe نام بشو تروک ناحوئته پادشاه ایلام  
یناه برد و دیگری موسوم به ایشه ایره (اسب بر سوار) از آشوریان  
مدد خواست و بیاری آن دولت بحکومت نشست.

سناخریب پادشاه جدید آشور در ۷۰۲ از راه کرمانشاه پیش رفته  
در کتیبه خود چنین مینویسد: بقایای طایفه کاسی را که اطاعت از پدرانم  
نمیکردند منهنز کردم. حاکم شهر هارهار (در اورامان) در گزارشی که

(۱) بعضی الی پی را همان ولایت کرمانشاه فعلی دانسته اند.

بدربار آشور داده می نویسد که در اطراف ما آرامشی برقرار است اما در نواحی جنوب ایشیه بره که دوست آشور است دوچار جنگ است و **واکسار** (هو خستره) توطئه بر ضد حا کم شهر خود دیده است. (۱)

سناخریب لشکر بدانجا برد و قسمتی از ولایت الی پی را بایالت هارهار ملحق کرد. سر نوشت هو خستره مجهول است. ظاهراً مردم ماد مطیع آشور شدند (سالنامه آشوری در عهد سناخریب حا کی از این است). در نتیجه شکست های لشکر ایلام پادشاه آنجا از میان رفت و **هاوشو** نام بتخت نشست (۶۹۳-۶۹۹) و فتوحاتی در بابل کرد و پسر سناخریب را هلاک نمود سناخریب هم پسر او را کشت مردم ایلام شوریده پادشاه خود را عزل کردند بجای او **کو دور ناحوئته** (۶۹۳-۶۹۲) بسطنت رسید چون با خطر دولت آشور نمیتوانست در شهر شوش بماند پایتخت خود را بشهر **مدکتو Madaktu** در کرخه علیا قرار داد ( نزدیک محلی موسوم بدره شهر در دشت سیمره) ولی در آنجا هم از ترس آشوریان نتوانست مقام کند خود را بشهر **حیدالو** رسانید که در کنار شط کارون در طرف بالا واقع بوده و از شوش بانجا ۲۲ فرسنگ بخط مستقیم مسافت بوده چنانکه میان حیدالو و مالمیر (ایذه) ۱۳ فرسخ می شمرده اند محل فعلی آن شهر را دزماکان میدانند (۲) ظاهراً پادشاهان ایلام عموماً هنگام خطر رخت باین مکان میکشانیده اند. آشوریها بواسطه طغیان بهاری رودخانه ها نتوانستند

---

(۱) مقصود شهری است در حوالی هارهار نزدیک دریاچه زرمبار اورامان.

سابقاً این او اکسار را دیدیم که در سال هشتم سلطنت سارگن سر باطاعت فرود آورده و هدایائی تقدیم کرد. در این موقع برخلاف آشوریان وارد توطئه شده است

(۲) Billerbeck

تزدیک شوند و کودور ناحونته اگر چه از حمله آنان ایمن شد ولی پس از ۱۰ ماه سلطنت بدست درباریان هلاک گردید.

پس از او برادرش هوبان ایمننا (Huban . Immena) (۶۲۹ - ۶۸۸) لشکری بزرگ به جنگ سناخریب برد سپاه او مرکب بود از مردم انزان (ممسنی و کهگیلویه) که جزء سلطنت ایلام بشمار آمده است و اهالی پارسومش (Parsumash) (۱) و اهالی الیپی که در این وقت قسمت بیشترش تحت نفوذ آشوریان بود باری میان دو خصم جنگی صعب افتاد. در بهار ۶۸۹ پادشاه ایلام دوچار مرض فالج شد و سناخریب بفتح بابل موفق گردید بعد از این پادشاه کشور ایلام گرفتار هرج و مرج شد سلاطین او مطیع آشور گشتند و آشور آنها را برضد یکدیگر تحریک میکرد.

## تغییر سیاست آشور

قرن هفتم قبل از میلاد زمانی است که سیاست دولت آشور دیگرگون شد. تا این تاریخ دولت قهار آشور در حملاتی که بکوهستان زاگروس میکرد بیشتر قصدش گرفتن اراضی والحاق ولایات بقلمرو خود بود. چنانکه دیدیم شهرهایی مثل هارهار و دورشاروگین و غیره در کوهستان زاگروس ساخت و ایالاتی را ضمیمه آنها کرد برای دو مقصود یکی آنکه این شهرهای ساخلوی مستحکم مهابی دفع شورشهای محلی باشند و منتظر رسیدن مدد از نینوا ننشینند دیگر آنکه غلات وافر در انبارهای خود جمع کرد بدولت آشور تحویل دهند. این است که در واقع دولت آشور یکنفر فرمانفرمای

---

(۱) مقصود پارسوا (در غرب دریاچه ارومیه) نیست بلکه مراد ناحیه است در

شمال خوزستان که ظاهراً در این تاریخ هم در دست هخامنشیان بوده است.

زاگروس معلوم کرده نظم و نسق قبایل آن سامان را از او می‌خواست و مرکز او بیشتر شهر زور اورامان بود. علت اینکه سیاست استعماری آشور پیش میرفت آن بود که سر و کار آشوریان با قبایل بومی زاگروس بود که بحفظ دهات خود در دامنه کوه‌ها علاقه داشتند و بیشتر پیاده بجنگ می‌رفتند.

رفته رفته تعداد ایرانیان بمعنی اخص یعنی مادیه‌ها و پارسی‌ها در زاگروس زیاد شد و موجهای مهاجرین آریائی پیش آمده بر آن نواحی مسلط گردید و بومیانرا که اصطلاحاً قفقازی میخوانیم بمرتبۀ رعیتی درآورده در خود منحل کردند و خود خواجه و رئیس شدند چنانکه نام سرداران زاگروس در عهد پادشاهان مهاجم آشور بیشتر ایرانی است و در هر قرن نسبت آنها بیشتر از قرن سابق میشده است این افزایش ایرانیان از اواخر هزاره دوم قبل از میلاد محسوس است تا اینکه در قرن هفتم بکلی موازنه بهم خورد و اکثریت غالب با ایرانیان شد و برای بومیان شخصیتی نماند همه قلعه‌ها و دیه‌های محکم در دست مادیه‌ها و سایر طوایف آریائی درآمد و زاگروس هم جزء سایر نقاط آریائی نشین فلات ایران شد. پس دولت آشور خود را در این قرن با خصم جدیدی روبرو دید بمراتب خطرناکتر و رزم آزموده تر از بومیان کوه نشین سابق. یکی از خطرهای این طایفه جدید آن بود که همه اسب سوار بودند و پرورش این حیوان نجیب علاقه دینی داشتند چنانکه ترکیب اسامی خود را از نام این حیوان میکردند (۱) و حتی آریائی‌هایی هم که بهند رفتند و دین ودائی با آنان منسوب است قربانی اسب را محترمترین و مقدس‌ترین قربانی‌ها میشمردند. اسب برای

(۱) - مثل تهم اسب، کشن اسب، ویشتاسب، اسپه باره و غیره.

آریائی‌ها بهترین وسیلهٔ جهانگیری بود بقوهٔ این حیوان بر ممالک شرقی دست‌یافته و از مراکز خود باین نقاط دور دست رسیده بودند بقوهٔ این حیوان در برابر افواج آشوری ایستادگی و کرب و فر میکردند برای پرورش اسب مراتع پهناوری را تخصیص داده بودند مثل ناحیه نیسای (نیشای) که ماهیدشت کرمانشاهان باید باشد و اطراف بیستون که چمچمال گویند و دشتهای شمال همدان و غیره علاوه بر محل‌های پرورش اسب که در نواحی خارج زاگروس بوده مثل خوار و پشتخوار (سوادکوه) و غیره در این مراتع رمه‌ها از اسبان قوی هیکل و چالاک و پر طاقت پرورش میدادند چنانکه مدح و وصف آنها در کتیبه‌های آشوری آمده است و در اوستا احترام اسب آشکار است کاسی‌ها در عهد اخیر دولت خود استفاده از این حیوان را از آریائیهای تازه وارد آموخته بودند.

چنانکه امروز در عالم پیدا شدن وسایل نقایه جدید مثل هواپیما و اتومبیل انقلابی در امور لشکرکشی و سپهرانی کرده است و طرفین ناچارند خود را با آن وسایل آراسته کنند در قرن هفتم قبل از میلاد هم تعمیم اسب و استفاده جنگی از آن یک مسئله استراتژی و لشکرکشی برای دولت آشور گردید زیرا که هم مادها و پارسها هم سیت‌ها (اشکوزا) و کیمری‌ها و سایر طوایف هم‌تراز آنها از اسب استفاده جنگی میکردند و سرعت غریبی در نقل و انتقال و تاخت و تاز پیدا شده بود که افواج آشوری را عاجز میکردند پس ناچار بایستی آشور سپاه خود را از این وسیله جنگی بی‌نیاز کند.

سیاست دولت آشور در این قرن آن شد که دست از استعمار و نگاهداری ولایات فتح شده بردارد و این امید را نداشته باشد فقط کوشش کند



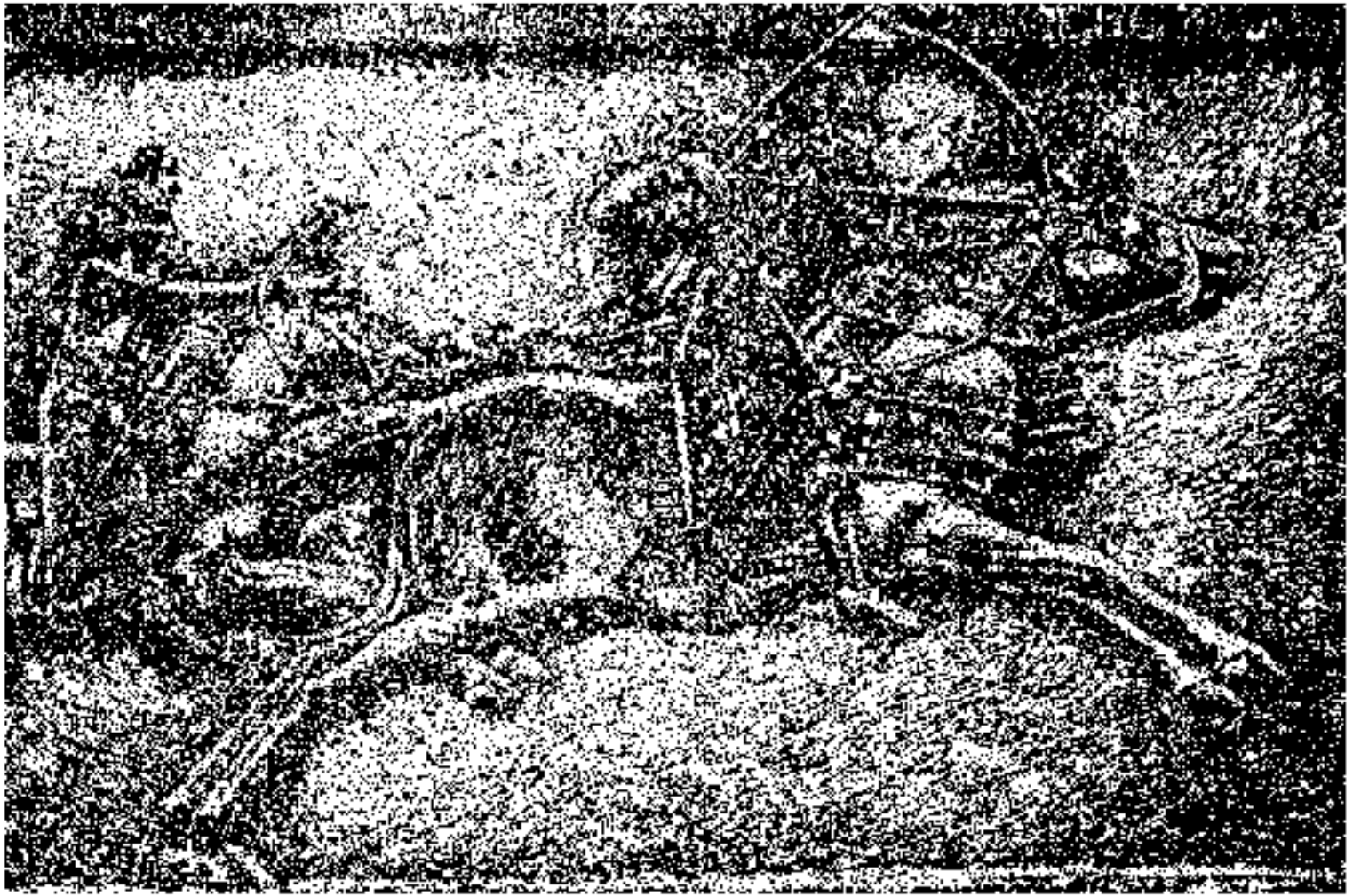
که رزمه‌های اسب‌را بر باید زیرا که اسب بهترین غنایم بود بار بودن آن آشور هم خصم‌را بی‌وسیله می‌کرد هم خود را مجهز مینمود. از این تاریخ دولت آشور را می‌بینیم که راهزنی و ترگتاز پیش گرفته مسافت‌های بعید می‌پیماید هر جا نام از رزمه عظیمی بشنود سپاهی با آنجا می‌فرستد تا ناگهان گله رزمه را ربوده باشور ببرند دیگر در فکر غلبه تمام و استیصال قبایل نیست شیوه استعمار را از دست داده است از این جهت دامنه تاخت و تاز آن دولت هم بهمین نسبت وسعت گرفت مثلاً اگر سابق‌حدا کثر تا کوهستانهای کرمانشاه و همدان پیش میرفت در قرن هفتم بخوار و یای کوه دماوند و حاشیه کویر نمک رسید اما ندرای تملك و توقف بلکه برای بردن رزمه‌های اسب و غیره. در عهد سلطنت اسار هادون Esarhaddon (۶۸۱-۶۶۸) این سیاست دولت آشور بخوبی اجراء شد از این پادشاه کتیبه مانده است بتاریخ (۶۷۳ ق. م.) که شرح پیشرفت‌های خود را چنین بیان میکند: (۱) «اما سرزمین پتوش آری Patush Arri (۲) در حاشیه صحرای نمک در میان قلمرو مادهای دور دست که کوه بیکنی (دماوند) یعنی جبل لاجورد حد آن محسوب میشود و هیچیک از پدران تاجدار من قدم بدانجا ننهاده بود من از آنجا دوتن از شهریاران نیرومند اسیر گرفتم یکی شیدیر پرنه Shidir-parna (چیزا فرنایاتیا فرنس یونانیها) دیگر اپرنه Eparna و با اسبان سواری تعلیم یافته رزمه و گله شتران باشور بردم».

نیروی آشور که مرکزش بیت‌کاری Bit kari بود چندبار بولایت

R. E. Thompson (۱)

(۲) مرادش همان پتیسخوریش Pateischors است که استرابون در

کتاب پانزدهم فصل سوم بنده اول یاد کرده است یعنی سواد کوه.



سوار آشوری



فاد حمله برد ولی از مقصد آنها اطلاعی نداریم ممکن است فقط هدف آنها دره های دشت نیسای کرمانشاهان یا دره های همدان بوده باشد هر دفعه قدمی فراتر نهاده برای تحصیل اسب<sup>۱</sup> متهورانه پیش میرفتند آخر الامر مصمم شدند که خود را بسرزمین پرغرایب **خوارا** Choara برسانند که از یکسو محدود بصحرای نمک و از سوئی بدامنۀ دماوند بود. در کتیبه ها می بینیم که سواران آشوری برای ربودن اسب بناحیه **کوک کوما Kuk**. Kuma (قم؟) و شهر **رمدانی** Ramadani رفته نقشه میکشند که خود را بناحیه دور دست **آری** Arri (خوار) برسانند ولی بیم آنها از طوایف کیمری و مانائی است که مانع سیر بشوند<sup>(۱)</sup> همچنین می بینیم که غارتگران آشوری از شهر **آنترپاتی** Antarpati<sup>(۲)</sup> گذشته و امیدوارند خود را به پتوش آری که نزدیک کویر نمک است برسانند هر چند ممکن است سردار قوم اسپاردا که نامش ابرنه است گردنکشی کند.

بیم دولت آشور از طوایف ایران پوشیده نیست همین حملات سریع و غارتگری و بازگشت آنها بدون توقف در بلاد ایران حاکی از ترس فوق العاده آنهاست چنانکه علائم این وحشت از متن دعائی که آسار هادون در پیشگاه خداوند خورشید کرده آشکار است زیرا که در این وقت دشمن به تنگی فرا رسیده و عنایت آلهی ضرورت پیدا کرده بود.

ولی در بسی از اسناد آشور می بینیم که پادشاه اشاره بترس خود نکرده لاف و گزافهائی زده است و مدعی است که سه تن از شهریاران (شهرداران) ماد بطیب خاطر پیشکش هائی به نینوا آورده و درخواست

(۱) متون آشوری شماره ۲۲ کلوبر Klauber

(۲) « « « ۲۱ « « «

کرده اند که در بلاد خود بحکمرانی نصب شوند نام آنها را اینقرار است: **اوپیس** Uppis اهل **پارتکه** Partakka زنه **سانه** اهل **پارتوکا** Partukka **رماتیا** Ramateia اهل **اوراکازبرنه** Uraka zabarna اما ادعای سلطان آشور را نمیتوان پذیرفت که گوید این شهرداران بیاری دولت من بحکومت شهرهای خود نصب شدند و حکام آشوری خراجی بر آنان مقرر داشتند (۱) به اعتقاد هر تسفلد این بلاد در ایالات پارتیا (خراسان) و میرکانیا (گرگان) واقع بوده اند اگر این رأی را قبول کنیم لازمه اش این است که دبیران آشوری اطلاعی وافی از جغرافیا داشته باشند. و این بعید است.

## کیمریان و ساکائیان

از مشکلاتی که برای دولت آشور پیش آمد مسئله ایالت **مانائی** بود (میاندواب و ساوجبلاغ [مهاباد] مگری تقریباً) در زمان **اسارهادون** این ایالت مرکز اغتشاش گردید. در اوایل قرن هفتم ق. م قومی جنگجو و بی باک و چالاک از جانب شمال قفقاز ظاهر شدند که آشوری ها آنان را **گیمیرای** Gimirrai خوانده اند در **توراۀ جوهر** و در کتب یونانیان **کیمریو** Kimmerio و در تواریخ اروپائی جدید **سیمری** Cimneriens آمده است ما در این کتاب همه جا آنها را **کیمری** می نامیم. این قوم از دره های **جبال قفقاز** سر ازیر شده دو شعبه شدند گروهی از حاشیه **قلمرو دولت هالدیا** (اورارتو) گذشته خود را بفلات **اناطولی** انداختند و جماعتی بسمت مشرق متمایل گردیده بایران وارد گشتند و از پی آنها جماعتی از **سیت**

(۱) R. C. Thomson

(اسکیت) ایشگوزائی Ishguzai (۱) بیایی رسیدند. اینها اقوام چادر نشین بی آزاری نبودند که بطلب چراخور آمده پناه بسته باشند، سلحشوران بی باکی بودند که در یغما و غارت و جنگ و ستیز سرآمد روزگار محسوب میشدند نخستین منزلی که در آنجا رحل اقامت انداختند ایالت مانائی بود. اسارهادون پادشاه آشور (۶۸۱-۶۶۸) در سالنامه های خود خبر داده است که این قوم شهر دورانلیل Durenlil را به تصرف آورده و شهر شروایگبی Sharru Igbi را بمخاطره انداخته اند (۲) و نیز اقرار کرده است که افواج مأمور سرکوبی اهشری Ahsheri امیر مانائی مورد حمله طایفه کیمری شده اند. این پادشاه در سالنامه ادعا کرده است که سپاه آشور مانائیه را پراکنده و همدستان آنها یعنی ایشپاکایا Ishpakaia را هلاک نموده است (مقصود سکاهاست) (۳) ولی کتیبه دیگر که از پسر اسارهادون مانده ادعای پدرش را تکذیب میکند زیرا که معلوم می شود سالها بعد از این واقعه هنوز اهشری یاغی بوده است و او میگوید مردم مانائی شهر شروایگبی را در عهد پدرم بتصرف آوردند بنا بر این تسلط اداری آشور در آن نواحی پایان رسیده بود.

از دست رفتن ناحیه مانائی زیانی عظیم برای آشور بود زیرا که در این ناحیه اسبان بسیار خوب تربیت می یافت و چون ولایت بدست کیمری ها و سکاها افتاد آشوریان مایحتاج خود را از حیث اسب اجباراً از نواحی دیگر بایستی بدست بیاورند و به ترکناز های دوردست پردازند.

(۱) سکاها

(۲) متن شماره ۱۶ و ۱۹ از مجموعه Knudtson

(۳) استوانه های اسارهادون و آشوربانی پال R.C. Thompson

اسارهادون در سالهای اخیر سلطنت خود عزم کرد که مجدداً ایالت مانائی را بدست آورد چنانکه میدانیم قوم کیمری آنجا را از زمان پدر اسارهادون متصرف بودند اگر چه پادشاه آشور ادعا کرده که هنوز آن ایالت باو تعلق دارد ولی نامه و گزارشی از یکی از عمال آشوری بدست افتاده است که قول پادشاه را تکذیب میکند. این عامل در نامه که باسار-هادون نگاشته اظهار ترس نموده که اگر آن پادشاه بخواهد لشکر کشی نماید حمله او منجر بشکست میشود. از حوادثی که بعداً برای سلاطین آشور در آن نقاط رخ داده معلوم میشود عامل مزبور در گزارش خود صادق و دولتخواه بوده است (۱).

وحشتی که مردم آن عهد از پیدا شدن کیمری ها یافته بودند از این سخنان اشعیاء پیغمبر بنی اسرائیل آشکار است که گوید (۲) « بنابراین خشم خداوند بر قوم خود مشتعل شده و دست خود را بر ایشان دراز کرده ایشان را مبتلا ساخته است و کوهها بلرزند و لاشهای ایشان در میان کوهها مثل فضلات گردیده باوجود اینها غضب او برنگردید و دست وی تا کنون دراز است و علمی بجهت امتهای بعید برپا خواهد کرد و از اقصای زمین برای ایشان صفر خواهد زد و ایشان تعجیل کرده بزودی خواهند آمد . . . . تیرهای ایشان تیز و تمامی کمانهای ایشان زده شده است مم اسبان ایشان مانند سنک خارا و چرخ های ایشان مثل گردباد بشمار خواهد آمد . غرش ایشان مثل شیر ماده و مانند شیر ژبان غرش خواهند کرد . . . و اگر کسی بزمین بنگرد اینک تاریکی و تنگی است

---

(۱) نامه های آشوری و بابلی شماره ۱۲۳۷ Harpers

(۲) کتاب اول اشعیاء باب پنجم این عبارت عیناً ماخوذ از جلد اول ایران

باستان است که مؤلف از روی توراة های فارسی متداول نقل کرده است

و نور در افلاك آن بظلمت مبدل شده .»

چون کیمری ها از مردمان آریائی بودند آمدن آنها با آسیای غربی  
جزء همان سیل آریائی است که از شمال بطرف آسیای غربی از قرون قبل  
شروع شده بود و تا این زمان دنباله داشت (۱)

---

(۱) ایران باستان جلد اول ص ۱۷۲

.....

.....

.....



## فصل سوم

### ( دولت ماد و دولت پارس )

چنانکه گفتیم نخستین پادشاهی از آشور که لشکر کشی بنواحی زاگروس کرده تیکلات پیلسر اول بود که در حدود ۱۱۰۰ ق.م پادشاهی یافت ولی او نامی از قوم ماد نبرده است بعد از او در ۸۴۴ سلمنصر نواحی کردستان فعلی را محل تاخت و تاز قرار داد و برای نخستین بار نام ماد مذکور شد (آمادای). شرح حملات سایر پادشاهان آشور را هم بولایت ماد بیان کردیم پس آشکار است که قوم ماد از هزار سال قبل از میلاد در کوهستان زاگروس ساکن بوده اند ولی ابتدای تشکیل سلطنت آنها محل بحث است.

هرودوت تشکیل دولت ماد را به دیوکس Deioces نام نسبت داده است که نظر بعدل و نصفتی که از او مشهود افتاد مردم ماد او را بسطانی خویش خواندند و او پایتخت را شهر اکباتان قرار داد. دیوکس مسلماً دیاکو است چنانکه سابقاً بیان کردیم شخصی باین نام در عهد سارگن اول (۷۱۵) از بزرگان مانائی بود و گرفتار سپاه آشور شد و او را بشهر حماة تبعید کردند. بعضی از مورخان برآنند که دیاکو مانائی و دیاکوی مؤسس سلطنت ماد یکنفرند اگر چنین باشد آغاز تاسیس دولت ماد پیش از ۷۰۰ ق.م. میشود.

بقول هرودوت دیوکس ۵۳ سال حکمرانی کرد و بعد تخت  
شاهی را بفرزند خود فراورتس ( فرورتیش ) سپرد که ۲۲ سال بر  
اریکه فرمانروائی مقام داشت و چون حمله نابهنگام بدولت آشور کرد از  
پای درآمد. جانشین او کواکسار ( هووخشتره ) گرفتار حمله سکاها  
( اشکوزا ) گردید و ۲۸ سال ولایت ماد معرض تاخت و تاز و چپاول این  
قوم بود عاقبت هووخشتره رؤسای سکا را دعوت کرد و سر مست نمود و  
همه را بهلاکت رسانید و فارغ البال ۴۰ سال پادشاهی نمود و پس از منقرض  
کردن دولت آشور جارا بفرزند خویش استیاگس ( استیاژ ، اژدهاک ، ازی  
دهاک ایخ توویگو ( بابلی ) گذاشت. دولت استیاگس هم پس از ۳۵ سال  
در سنه ۵۵۰ قبل از میلاد بدست کورش بزرگ بپایان آمد. مورخ یونانی  
کتزیاس Ctesias طبیب دربار اردشیر دوم هخامنشی صورت دیگر از  
پادشاهان ماد ذکر کرده و عدّه آنها را دو برابر آنچه هرودوت گفته قید  
نموده است ولی چون نزد محققان قول ابن طبیب باعتبار قول هرودوت نیست  
از اینرو ما آن روایت را ترك میکنیم برای آگاهی ممکن است بایران باستان  
( جلد اول ) رجوع شود در اینجا راجع بروایت هرودوت که اجمالا ذکر  
شد توضیحاتی میدنگاریم ما خود از کتب تازه و متکی با کتشافات سالهای اخیر.  
( چون اکثر این توضیحات بعد از تدوین و چاپ جلد اول تاریخ ایران  
باستان مرحوم پیرنیا برای علماء تاریخ مکشوف شده یا بنحو تازه آن را  
نظم داده اند بیان آنها را در اینجا لازم میشماریم که متمم مندرجات ایران  
باستان باشد. )

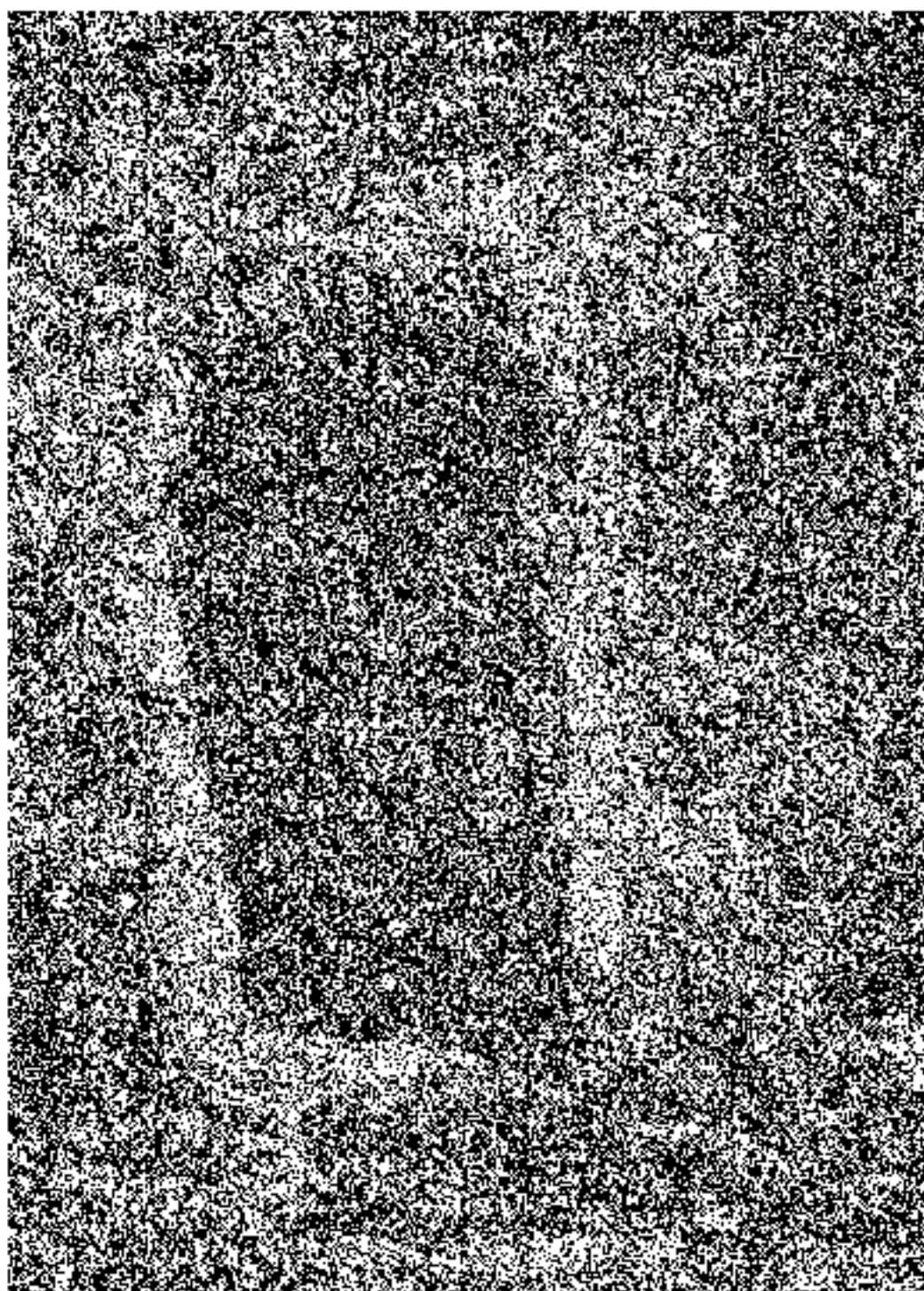
راجع بنخستین پادشاه ماد چون قصه دیاکو هنوز بثبوت نرسیده  
است پس نخستین شهریار این خاندان را باید فراورتس بدانیم موافق قول

هرودوت سلطنت او در فاصله ۶۷۵ و ۶۵۳ ق. م. واقع میگردد لقب او خشریته Khshathrita بوده که گویا لقب عام تئلاطین ماد باشد دلیلش این است که در عهد داریوش بزرگ هم مردی در ماد قیام کرد بنام فرورتیش (فرا ارتس) و گفت من از نسل هو و خشره ام لقب او خشریته بود (کتیبه بیستون).

اینکه ظهور فرورتیش نخستین پادشاه ماد را در ۶۷۵ ق. م. گفتیم دلیلش آنست که نام او را در صورت مناجات و دعائی که اسار هادون در سالهای اخیر پادشاهی خود در پیشگاه خداوند خورشید عرضه داشته است می بینیم در این کتیبه نام او را با سلوب آشوریان کشتاریتی Kashariti ضبط کرده اند در این اولین بار که نام او دیده میشود بعنوان سلطنت ماد نیست بلکه رئیس شهر کار کشی Kar Kashshi بوده که دانشمندان آنرا از بلاد ولایت کاسی در زاگروس مرکزی دانسته اند از اینقرار در این عهد هنوز شهر اکباتان بنا نشده بوده است (۱) در صورت مناجات مذکور می بینیم که کشتاریتی با اتباع مادی خود بشهر های آشور حمله برده است (۲) نام آن بلاد از اینقرار است کاریبتی Karibti و اوشی شی Ushishi و قصد او از این حمله مرعوب کردن آشوری ها و جلو گیری از ترکمازان یا ایلچیان آن دولت بوده که بخاک ماد فرستاده شده بودند و نیز می بینیم که کشتاریتی یکی از سران ماد را تحریک و اغوا میکرده که بر ضد آشور

(۱) در فرس قدیم هنگمتانه (اکباتان) بمعنی مکان اجتماع خوانده میشود ولی رأی پروفیسور پوبل Poebel این است که معنی این لفظ قلعه مادها یا چیزی نظیر قلعه است که با لفظ ماد ترکیب شده است

(۲) Klauber معنی آشوری شماره ۱



طاق گرا ( در عقبه حلوان کرمانشاه )  
از آثار باستانی زاگروس



قیام کند نام آن سردار مامیتی آرشو Mamiti-arshu بوده است و نیز با سردار دیگر بنام دوسانی Dusanni یار شده قصد غارت شهرهای ساندو Sandu و کیلمان Kilman را داشته است.

دوسانی رئیس طایفه ساپاردا بود که سارگن پادشاه آشور آن را مسخر کرده جزء ایالت هارهار قرار داده بود (۱).

در جای دیگر همین کشتاریتی (خشثریته) را می یابیم که اقوام کیمری و مانائی را با مادی ها یار کرده و در صدد بهم زدن قدرت و طرفد عمال آشور از ولایات زاگروس برآمده است یکی از بلادی که محققاً محل حمله او قرار گرفته کیشاسو Kishassu یا کیشی سیم است که در ۷۱۶ ق. م. سارگن بفتح آن کامیاب شده بود. بنابراین آغاز کار خشثریته معلوم شد که رئیس طایفه بلکه رئیس طوایف عرب و خصم آشور بوده است حال اگر در عنوان پادشاهی او بر ماد شکی داشته باشیم در قدرت و سلطه او در نواحی زاگروس ابدأ نمی توانیم تردید کنیم و این عهد اقتدار مصادف با سالیانی است که موافق قول هرودوت سلطنت فرا ارتس در آن واقع میشود.

نکته دیگر که ثابت میکند فرا ارتس هرودوت همان خشثریته است اینست که هرودوت گوید فرا ارتس پارسیان را مطیع و جزء دولت ماد کرد و در کتیبه های اسارهادون آشوری ذکر غالبه خشثریته بر پارسو مش محل پارسیان ذکر شده است که در ۶۷۰ اتفاق افتاده است. برای تحقیق در این مطلب باید مقدمه ای راجع به پارسی ها بنگاریم زیرا که تاریخ ایالت فعلی فارس اگر مناسب با تاریخ کردستان نباشد سرگذشت قومی که نام خود را بآنجا

---

(۱) در ایران باستان آمده است که این قوم در توراة بنام صنارد خوانده شده است

(کتاب عوبد یا عبارت بیستم)

بخشیده است، جزء تاریخ کردستان و کوهستان زاگروس هست چه قوم پارس نخست در زاگروس بوده بعد خود را بفارس رسانیده اند بنابراین باید دید که این خانیفه که بوده و از کجا آمده اند و روابط آنها با سلاطین ماد چگونه بوده است. (۱)

## پارسوا

در ضمن تاریخ زاگروس در عهد آشوریان گفتیم که ایالت مغرب دریایچه ارومیه (رضائیه) موسوم به پارسوا بوده که زمانی تحت استیلای آشور و مدتی در دست دولت هالندیا قرار داشته است مردم آنجا از نژاد آریائی بودند و با مادیهها در یک زمان وارد فلات ایران شده آنان هم مثل مردم ماد قفقازی ها یعنی بومیان آن ولایت را نابود کرده و نام خویش را به آن مکان داده بودند در حدود ۸۱۵ ق. م. آریائی های پارسوا از دره های زاگروس سر ازیر شده بجانب جنوب کوچیدند و در شمال شرقی شوش نزدیک آنزان (انشان) که جزء ایلام محسوب میشد مکان گریهاند و بیاد مکان نخستین خود آنجا را پارسومش یا پارسامش نامیدند در حدود سال ۶۰۰ رئیس آنها هخامنش بود که سلاطین هخامنشی بعدها خود را باو منسوب کرده و براجد اعلائی خود خواندند. ظاهر اعمخامنش در موقعیکه ایلامی ها با آشوری ها زد و خورد داشتند و سناخریب پادشاه آشور در حلول Halule شکست یافت (۶۹۲ ق. م.) یار ایلامیان بوده است زیرا که پادشاه آشور در کتیبه خود مردم پارسومش و آنزان را هم جزء دشمنان خود قلمداد کرده است.

(۱) باینکه مؤلف دانشمندان ایران باستان بحث بسوطی راجع باجداد سلاطین هخامنشی کرده است ولی اسناد تازه تر و تحقیقات نوتری که مستشرقین کرده اند روشنائی جدیدی بر مبداء این دودمان میافکند که بامندرجات آن کتاب قدری اختلاف دارد.

چند سال بعد ریاست پارسومش به **چیش پیش** Chishpish نواده  
هخامنش رسید ( ۶۷۵ ) و او چون قدرت ایلام را در خاک آنزان ضعیف  
دید بدانجا حمله برد و خود را پادشاه آنزان ( انشان ) خواند. چیش پیش  
کاملاً از طرف ایلام آسوده خاطر بود که قدرت ادعائی برای آنها باقی نمانده  
است ولی از **خشتریته** مادی و همدستانی که از ملوایف کیمری و غیره گرد  
آورده بودند فرغ نداشت. اسارهادون پادشاه آشور گرفتار حمله خشتریته  
و همراهانش بود و در **بیت همبان** نزدیک ملتیقی رود **الوند** و دیاله با آنها  
نبرد می کرد و اطلاع داشت که خشتریته لشکر دیگری بجانب پارسومش  
فرستاده و در سال ۶۷۰ حاکم آنجا یعنی **چیش پیش** را مطیع خویش کرد  
است. بنابراین سند ثابت میشود که مطیع گمننده پارس یعنی خشتریته همان  
فرارتس هرودوت است که او را باید اولین شهریار ماد محسوب داشت.  
**خشتریته** اگرچه از این طرف کامیاب بود ولی نقاط دیس در فلات  
ایران در نظر داشت که قبل از حمله قطعی با آشور میخواست آنها را هم کاملاً  
جزء قلمرو خود کند. چند سال قبل از حمله پارسومش بشعبان آشوری  
بولايت مانائی برده و بر شهر **شارواینگبی** حمله کرده بود ولی از آن سال تا  
تا این تاریخ که ما رسیده ایم ولایت مانائی از طرف کیمری ها رساکهاتصرف  
شده بود. مردم مانائی هم بر ریاست **اهشری** سابق الذکر در سال ۶۶۰  
عصیان کرده موجب دردسر آشور بانی پاك شده بودند چنانکه پادشاه آشور  
مهیای قلع و قمع مانائیهها گردید و پیش از آنکه سپاه او بانجا برسد اهشری  
پایتخت خود **ایزرتو** Izertu را تخلیه کرده بشهر **اترانه** Atrane پناه برد  
و **شارواینگبی** و سایر بلاد را با اختیار آشوریان مهاجم گذاشت.  
آشوریان قسمتی از این نقاط را مرکز پادگان خود ساختند و نظم



ونسق در آنجا بر قرار کردند. این واقعه موجب نگرانی پادشاه ماد شد زیرا که ولایت مانائی برای خشتریته بمنزله سیر بلائی بود که او را از حمله آشور حفظ میکرد اتفاقاً در این وقت رعایای بیوفای اهشری رئیس خود را از پای در آوردند و پسرش *اوالی Ualli* بزیر علم آشوریان رفت و مردم مانائی همدست آشور شدند. و خطری بزرگ برای ماد پیش آمد (۱) ظاهراً آشور بانی پال در موقع تعاقب اهشری قدم در خاک ماد هم نهاده است (۲) و یکی از امراء ماد موسوم به *بیریس هتری Biris-hatri* را با دو پسرش اسیر کرده به نینوا برده است. در این سفر بسی از بلاد ماد بیادغارت رفت. اگر قول هرودوت را صحیح بدانیم باید بگوئیم که خشتریته (فرارتس) با وجود چنین مغلوبیتی حمله بدولت آشور برده است در این صورت معلوم می شود تهور و جاه طلبی این شهریار بیش از قدرت و استعداد او بوده است راجع باین حمله کتیبه ای در دست نیست ولی حق انکار آنرا هم نداریم. وفات فرارتس که باستناد گفتار هرودوت باید در سال ۶۵۳ رخ داده باشد گویا در موقعی واقع شده که مشغول حمله یکی از شهرهای مرز آشور بوده است اتباعش قبر او را در یکی از غارهای کوهستان کردستان قرار دادند مطابق تحقیقی که دانشمندان کرده اند (۳) یکی از چند مکان ذیل باید قبر او باشد (۴) نخست در زهاب کرمانشاه نزدیک کتیبه آنوبانی نی

(۱) مجموعه نامه های آشوری و بابلی موزه بریتانیا شماره ۱۱۰۹ Harper

(۲) Piepkorn تاریخ آشور بانی پال ص ۵۶. در استوانه که تازه کشف

شده لفظ مات آ (mat-aa) دیده میشود که ظاهراً مراد ماد است.

(۳) دروازه آسیا (برلن ۱۹۲۰) Herzfeld

(۴) قبری در کوهستان کردستان - Edmonds